

حزب ، شورا و جنبش کارگری

(سمینار طبقه کارگر و سازمان)

(۱۱ اگوست ۲۰۲۳ برابر ۲۰ مرداد ۱۴۰۲)

۱- چشم انداز تاریخی:

جنبش شورایی و اداره شورایی جامعه منحصر به گفتمان و راهبرد کمونیسم شورایی نیست. این جنبش پیش از ترازبندی و پردازش توسط کمونیست‌های شورایی آلمانی و هلندی وجود داشته است. برای دریافت گستره و پیشینه روشنی از بحث، ما به خود جایگاه مبارزه طبقاتی در میان طبقه کارگر اشاره می‌کنیم و این که این مبارزه چگونه در مراحل بعدی با سوسیالیسم مارکسی این همانی می‌شود. مقوله‌های حزب و شورا و رهبری و آگاهی طبقاتی از درون و در بستر این مبارزه موضوعیت پیدا می‌کنند. به علاوه همه این مفهوم‌ها در گفتمان و در پرتو فهم «پراکسیس انقلاب اجتماعی» به طرزی درخشان و رسا و همه جانبه بازنمایی می‌شود. ضمن بررسی این مفهوم‌ها به روشنی آشکار می‌شود که بسیاری از این کارکردها توسط نظریه پردازان اینترناسیونال ۲ و ۳ و زرادخانه تئوریک بولشویسم و مارکسیسم لنینیسم الیگارش حاکم بر روسیه شوروی آن زمان صادره می‌گردد و به عنوان ارثیه تحزب گرایی و به واقع سلطه بر جمعیتی پر شمار ارکارگران و زحمتکش‌ها و ستمدیدگان بر جغرافیای سیاسی یک سوم جهان قرن بیستم، عمل میکند.

رزا لوکزامبورگ در ربط تاریخی و زمانی مبارزه طبقاتی کارگران علیه سرمایه داران و سوسیالیسم پیشا مارکسی و پس از مارکس می‌گوید:

«از لحاظ تاریخی، مبارزه طبقاتی پرولتری آشکارا با نظام مارکسیستی همانند نیست. پیش از مارکس و مستقل از او، جنبشی کارگری و نظام‌های گوناگون سوسیالیستی وجود داشت که هر کدام از آن‌ها بنا به شرایط زمانه، به شیوه‌ی خود تجلی نظری مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر برای رهایی بودند. بنیان‌گذاری سوسیالیسم بر مفهوم اخلاقی عدالت، پرمبنای مبارزه علیه شیوه‌ی توزیع به جای مبارزه علیه شیوه‌ی تولید، درک از تضاد طبقاتی به مثابه‌ی تضاد بین فقیر و ثروتمند، تلاش برای الصاق "اصل تعاونی" به اقتصاد سرمایه داری، همه‌ی این‌ها چیزهایی هستند که در نظام برنشتاین می‌یابیم و پیش از او وجود داشته است. و این نظریه‌ها در زمانه‌ی خود، با وجود نابسندگی خویش، نظریه‌های بالفعل مبارزه‌ی طبقاتی پرولتری بوده‌اند...

اما پس از تکامل خود مبارزه‌ی طبقاتی و شرایط اجتماعی آن که منجر به کنار نهادن این نظریه‌ها و تدوین سوسیالیسم علمی، دست کم در آلمان، شد دیگر سوسیالیسمی خارج از سوسیالیسم مارکسیستی و هیچ مبارزه‌ی طبقاتی سوسیالیستی خارج از سوسیال دموکراسی وجود ندارد. از آن پس، سوسیالیسم و مارکسیسم، مبارزه‌ی پرولتاریا برای رهایی و سوسیال دموکراسی، یکسان هستند».

(رزا لوکزامبورگ: گزیده‌هایی از رزا لوکزامبورگ، مقاله‌ی اصلاح یا انقلاب اجتماعی، ص ۹-۲۲۸، ترجمه حسن مرتضوی، نشر تیکا، چاپ اول، ۱۳۸۶)

۲- اصل خودانگیخته گی در مبارزه طبقاتی:

اصل خودانگیختگی در پیش کمونیست‌های شورایی چیزی جز مبارزه طبقاتی اصیل و واقعی کارگران نیست. همین اصل است که پایه اصلی و مادی و معنوی جنبش شورایی و سازمان طبقاتی پرولتاریا را به صورت خودآگاهی مستقل و رادیکال این طبقه نمایندگی می‌کند و پدیدار می‌شود.

در دیدگاه کمونیسم شورایی خودانگیخته گی جنبش‌های طبقاتی اساس و پایه آن چیزی است که به طور کلی مبارزه طبقاتی حساب می‌شود. مبارزه طبقاتی به طور عینی و ذهنی چیزی جز سازمان یافته گی نهایی جنبش‌های خودانگیخته توده‌ها نیست. این بدان معناست که زمانی که از تاریخ مبارزه طبقاتی، تحول این مبارزه در جامعه معین

در متن طبقه کارگر یا هر طبقه اجتماعی دیگری صحبت می‌کنیم چیزی جز و اساساً چیزی جز همین مبارزه خود انگیخته نیست. بر اساس این جنبش است که اشکال سازمانی مبارزه مطرح و ضروری می‌شود. تاکتیک‌ها، استراتژی‌ها و اهداف جنبش موضوعیت و واقعیت پیدا می‌کند و مقوله‌ای به نام رهبری در پیش پای توده مردم و طبقات اجتماعی گذارده می‌شود. به طوری که مفاهیم و عوامل اخیر کاملاً در صورتی موضوعیت می‌یابند که جنبشی وجود داشته باشد و مهمتر از همه این جنبش تشکل و آرایش و جهت گیری طبقاتی یافته باشد؛ یعنی به درجه‌ای از رزمندگی، چالش‌گری و آگاهی و تشکل ارتقا یافته باشد که ضرورت تعیین تکلیف با این عوامل جلوی پای طبقه گذارده شود. سخن مارکس در مقدمه‌ای بر نقد اقتصاد سیاسی به خاطر می‌آوریم که با روشنی و دقت جامعه‌شناسانه تاکید می‌کند:

«آدمیان همواره فقط آن تکالیفی را در برابر خود قرار می‌دهند که به حل‌شان قادر باشند زیرا اگر با دقت بیشتری به موضوع بنگریم در میابیم تکلیف همواره فقط هنگامی فرا می‌آید که شرایط مادی حل آن‌ها پیشاپیش فراهم آمده باشد یا در حال فراهم آمدن باشد».

از دیدگاه کمونیسم شورایی جنبش خودانگیخته یک «جنبش بدون سر»، ناآگاه، صرفاً صنفی و بی در و پیکر نیست. از این دیدگاه آنچه جنبه‌ی خودانگیخته گی مبارزه را در مراحل و منزلگاه‌های پیشرونده‌ی اجتماعی دنبال می‌کند، ارتقاء سطح آگاهی، هدفمندی، تشکل، خلاقیت‌های تاکتیکی و پیشبرد مبارزه و در تکامل این‌ها تشخیص و تعیین استراتژی طبقاتی می‌باشد. بنابراین مفهوم ضرورت سازمان و رهبری و آگاهی طبقاتی و انقلاب از درون این جنبش برخاسته می‌شود و در مصاف‌ها و جبهه‌های بزرگ نبرد طبقاتی عرض اندام می‌کند. در واقع گستردگی و ژرفی و نیرومندی که از داخل خود، نظریه‌ها، تجربه اندوزی‌ها، سازماندهی‌ها، رهبران و فعالین مورد نیاز خود را خلق می‌کند؛ به سخن دیگر آنچه که نقطه شروع تاریخ مبارزه طبقاتی است و تاریخ هستی‌شناسی یک طبقه و یا یک جامعه طبقاتی را در نبردهای جاری عیان می‌سازد، دقیقاً همین جنبه‌های خود انگیخته است که همچنان که گفته شد پایه و مایه باقی عوامل را تشکیل می‌دهد و آن‌ها را ضروری و اجتناب ناپذیر می‌سازد. یک بار دیگر تاکید می‌ورزیم نگاه به جنبش خودانگیخته یک نگاه پویا است که آن را در پیش روندگی، تکامل و تحول و تغییر بایستی ملاحظه کرد؛ مانند هر پدیده اجتماعی دیگر. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که عامل عینی و عامل ذهنی دو وجود و هستی جداگانه و مستقل نیستند که در دو سطح متمایز، دو سطح عالی و دانی و عمودی و لاجرم با دو دسته و نوع و تیپ از آدم‌ها و جمع‌ها شکل بگیرند و خلق شوند. عامل‌های عینی و عامل‌های ذهنی از یکدیگر جدایی ناپذیرند و تصور یکی بدون دیگری، توهّم و کذب است. در انگاره و نظریه ایده آلیستی - یعنی تا آنجا که در سطح فلسفه، ایده‌ها و اندیشه‌ها را منشأ وجود اجتماعی می‌گیرند و ماتریالیسم تاریخی مارکس آن را به قوت و سرزندگی تمام به کناری می‌گذارد- عینیت را در تحلیل نهایی به شیئی و اشیا و ذهنیت را به آگاهی مجرد مربوط می‌سازد. اتفاقی نیست که مارکس در همین متن پیش گفته می‌گوید:

« این آگاهی آدمیان نیست که هستی آن را تعیین می‌کند بلکه برعکس هستی اجتماعی آنان است که آگاهی‌شان را تعیین میکند ».

یادآوری پل ماتیک از پیش گامان کمونیسم شورایی در مورد انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و نقش جنبش خودانگیخته در برپایی شوراهای انقلابی، قابل اهمیت است:

«...در نخستین انقلاب قرن بیستم، این توده‌ی کارگران سازمان نیافته بود که خصلت انقلاب را رقم زد و شکل نوین سازمانی خودش را در ظهور خودانگیخته‌ی شوراهای روسی، یا سوویت‌ها، در سال ۱۹۰۵ از دل تعدادی اعتصاب و نیازهاشان برای کمیته‌های عمل و نمایندگی، برای برخورد با صناعی که متأثر [از اعتصاب] شده بودند و نیز برخورد با مقامات رسمی بیرون آمد. اعتصابات به این معنا خودانگیخته بودند که از سوی سازمان‌های سیاسی یا اتحادیه‌های کارگران فراخوانده نشده بودند، بلکه توسط کارگران سازمان نیافته‌ای به وقوع پیوسته بودند که انتخاب دیگری نداشتند جز این که به محل کار خویش به مثابه تخته پرش و محور تلاش‌های سازمانی‌شان بنگرند. در روسیه آن زمان سازمان‌های سیاسی هنوز نفوذی بر توده‌ی کارگران نداشتند، و اتحادیه‌های کارگری تنها در شکل جنینی موجود بودند. تروتسکی نوشت: " سوویت‌ها تحقق نیازی عینی برای سازمانی بود که بدون داشتن سنت، انوریته دارد و می‌تواند یک مرتبه صدها هزار کارگر را دربرگیرد. سازمانی که، از این گذشته، می‌تواند تمام گرایش‌های انقلابی درون پرولتاریا را متحد کند، هم ابتکار دارد و هم خود-کنترلی، و آن چه اساسی است این است که می‌تواند در عرض ۲۴ ساعت به وجود بیاید " ... [در حالی که] " احزاب سازمان‌هایی خارجی درون پرولتاریا بودند، سوویت‌ها سازمان‌های خود پرولتاریا بودند». (پل متیک: کنترل کارگری، برگردان وحید تقوی، منبع: سایت کاوشگر)

۳- اصل جانشینی حزب به جای طبقه:

این وضعیت محصول تداوم از خود بیگانگی پرولتاریا و جدا افتادگی موضوع مبارزه طبقاتی از امر خودآگاهی کارگران است. پراکسیس انقلابی و خود ویژه طبقه کارگر در فرایند تداوم این از خود بیگانگی به تجزیه و جدا افتادگی سوژه آگاه از موضوع مبارزه خود و امر مبارزه ضد سرمایه‌داری می‌گردد. در این حالت، حزب با جایگزینی خود به جای امر خودآگاهی توده‌ها و موضوعیت بخشیدن به خود همچون «سر آگاه طبقه»، عملاً آگاهی طبقاتی را از کلیت طبقه کارگر و مبارزه‌ی او منتزع و مستقل می‌سازد و آن را به خود اختصاص داده و انحصار می‌بخشد. پدیده جانشینی افشاگر و مبین این حقیقت است که حزب در عالی‌ترین حالت، چیزی جز یک تشکیلات و سازمان یابی بورژوایی نیست و کارکرد و کنش‌گری آن، فقط در دامنه و چارچوب مقررات و ساز و کار و منویات سرمایه‌داری امکان بروز و تأثیرگذاری را دارد. با پدیداری شوراهای کارگری در شرایط بحران سیاسی جامعه، نقش و کارکرد حزب سیاسی مدعی نمایندگی طبقه کارگر خالی از معنا و بی‌فایده و انفعالی است. از این رو ادامه حیات حزب فقط و انحصاراً از طریق بیرون راندن و بی‌تکلیف نمودن و سرکوب نهایی شوراهای کارگری تأمین و تضمین می‌گردد.

۴- شکل‌گیری رهبری در جنبش خودانگیخته:

در جنبش خودانگیخته و رادیکال، شکل‌گیری رهبری از بنیان‌های زیر مایه می‌گیرد:

۱ - مبارزه طبقاتی: در کلی‌ترین، اساسی‌ترین و پایه‌ای‌ترین امر در شکل‌گیری رهبری در جنبش توده‌ای، به ویژه در شرایط خیزش و جنب و جوش انقلابی و تعیین‌کننده، درجه تحول و توسعه کمی و کیفی طبقات اجتماعی، اهمیت مطلق و نسبی هر یک از این طبقات در ساختار اقتصادی - اجتماعی، و لذا سطح رشد قوای مولده - شامل نیروهای مستقیم تولید یعنی نیروی کار به علاوه ابزار تولید و تکنولوژی حاضر در جامعه - و عواملی که به این سطح از توسعه تاریخی مربوط می‌گردند و در سازوکار و فرآیندهای عینی و ذهنی طبقات و آن چه که سپس به شکل آگاهی و بیداری طبقاتی بروز پیدا می‌کند، نقش درجه اول دارد. مبارزه‌ی طبقاتی به عنوان اساسی‌ترین فرآیندی که مناسبات میان طبقات اجتماعی را تنظیم و به پیش می‌برد، در چنین بستر و زمینه‌ای جریان دارد. جمله بسیار مشهور مانیفست بر مبارزه طبقاتی به عنوان سرفصل و گره‌گشای حرکت رو به جلو جوامع تأکید دارد:

«تاریخ تمام جوامع تاکنون موجود تاریخ مبارزه طبقاتی بوده است. آزاده و برده، پاتریسین و پلبین، ارباب و سرف، استاد کارگاه و پیشه‌ور روزمزد، در یک کلام ستمگر و ستم دیده، با یکدیگر ستیزی دائمی داشته و به پیکاری بی‌وقفه، گاه نهان و گاه آشکار، دست یازیده‌اند. پیکاری که هر بار یا به نوسازی انقلابی کل جامعه یا به نابودی توأمان طبقات در حال پیکار انجامیده است».

۲ - افق سیاسی که توده‌ها در طول جنبش به سمت آن کشیده می‌شوند و در گسترده‌ترین شعارهای مطالباتی بزرگ‌ترین بخش‌های جنبش منعکس می‌گردد:

این افق سیاسی به طور کلی می‌تواند راست‌روانه، رفرمیستی، جرح و تعدیل نظام موجود، تعویض شخصیت‌ها و تغییر و تصویب برخی قوانین و مقررات باشد. لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی و به طور کلی ابقای نظام استثماری و کارمزدی منتهی این رویکرد است. در این حال رهبران اساساً لیبرال و مدافع سرمایه‌داران و ملاکان - در یک طیف‌بندی معین - مورد اعتماد و رجوع توده‌ها قرار می‌گیرند.

یک افق سیاسی چپ، که به طور رادیکال بر ساختارها، مجموعه قوانین و مناسبات حقوقی، سلسله مراتب قدرت و چگونگی ساختار آن یورش می‌برد و خواست تغییرات دموکراتیک و ریشه‌ای و حتی انقلابی در سراسر جامعه را دارد و مهم‌تر این‌که رژیم سیاسی را با همه کاربه‌دست‌هایش و نیز نهادها و ارگان‌های غیرمسئول و نامردمی و غیرانتخابی آن را هدف قرار می‌دهد، لاجرم به یک رهبری رادیکال، چپ و دگرگون‌ساز و سوسیالیست و یا دموکراتیسم انقلابی، سمت‌گیری می‌کند.

اما برآمد این افق‌ها اتفاقی نیستند و فقط در شرایط تاریخی معینی امکان پدیداری و ظهور را دارند. سخن مارکس در این باره چنین است:

«آدمیان هستند که تاریخ خود را می‌سازند ولی نه آن گونه که دلشان می‌خواهد، یا در شرایطی که خود انتخاب کرده باشند؛ بلکه در شرایط داده شده‌ای که میراث گذشته است و خود آنان به طور مستقیم با آن درگیرند. بار سنت همه نسل‌های گذشته با تمامی وزن خود بر مغز زندگان سنگینی می‌کند؛ و حتی هنگامی که این زندگان گویی بر آن می‌شوند تا وجود خود و چیزها را به نحوی انقلابی دگرگون کنند، و چیزی یکسره نو بیافرینند، درست در همین دوره‌های بحران انقلابی است که با ترس و لرز از ارواح گذشته مدد می‌طلبند؛ نام‌هایشان را به عاریت می‌گیرند و شعارها و لباس‌هایشان را، تا در این ظاهر آراسته و در خور احترام و با این زبان عاریتی، بر صحنه جدید تاریخ ظاهر شوند.» (هجدهم برومر ص ۱۱)

۳ - اما بنیان‌های این سمت‌گیری و افق سیاسی که به شکل نهایی و ساختار یافته به عنوان بدیل یا آلترناتیو سیاسی پدیدار می‌گردد، چیست و چگونه ایجاد می‌شود؟ فرآیندی که به این بنیان‌ها منتهی می‌شوند و سطح معینی از خودآگاهی و آگاهی عام و یا طبقاتی را تولید می‌کنند، کدام هستند؟

بر مبنای آن چه که در قسمت پیش گفتیم و سخن مارکس را برای روشنی بیشتر مساله نقل کردیم اکنون می‌توانیم بر عامل‌های ذیل به عنوان برخی از مهم‌ترین این بنیان‌ها تاکید کنیم:

تاریخ افواهی، حوزه افواهی، تجربه تاریخی، آن چه که توده‌ها در مجموع نسبت به تاریخ خود قضاوت می‌کنند مثبت یا منفی، این تاریخ معمولاً حوزه معاصر را در بر می‌گیرد و به خاطرات و تجربه‌های مستقیم زحمتکشان طی دو سه و یا چهار نسل محدود می‌گردد. در جامعه ایران دوران کنونی برای نمونه رجوع به جنبش ۱۴۰۱، جنبش ۱۳۹۸، جنبش ۱۳۹۶، قیام ۵۷، کودتای سال ۳۲، نهضت ملی نفت و دوران مصدق و جنبش مشروطه الخ...

واقع بینی عملی، نگاه به هم اکنون، حوزه امکانات، تجربه زندگی، شکست‌ها و پیروزی‌ها، در همین جا می‌توان این حقیقت را بیان کرد که در روان شناسی توده‌ها در شرایطی که هنوز به یک دوره انقلابی گذر نکرده باشیم، توده‌ها در همراهی با یک جنبش، یک اعتراض و مبارزه، علاوه بر تاکید بر منافع فردی و بلاواسطه، به صرف مبارزه و اعتراض به آن نگاه نمی‌کنند بلکه پیروزی و نتیجه‌گیری از مبارزه برای آن‌ها در درجه اول اهمیت است. این که یک جنبش گسترده نمی‌شود صرفاً ترس و نگرانی از سرکوب پلیسی نیست بلکه از امکان پیروزی در آن نیز به طور اساسی تردید دارند. افق پیروزی و پیشرفت و عقب راندن دشمنان طبقاتی است که جنبش را از حالت تدافعی به حالت تهاجمی در آورده و در اندک زمانی شمار مبارزان و معترضان را به ده‌ها و صدها برابر افزایش می‌دهد.

دستگاه‌های ایدئولوژیک مرجع، دین و مذهب و مرجعیت‌های دینی، رسانه‌های دولتی و مخالف، رسانه‌های عمومی رسمی (رسانه‌ای به اصطلاح مستقل جهانی-رسمی)، نظام آموزشی، قوانین و احکام و مقررات حاکم، احزاب سیاسی، سازمان‌های حرفه‌ای و صنفی، ان جی اوها یعنی سازمان‌های مردم نهاد، فرهنگ عمومی، فرهنگ عامه.... روند شکل‌گیری آگاهی طبقاتی: این مقوله در اساس به آگاهی طبقاتی کارگران در شرایط اقتصاد متحول و پیشرفته سرمایه داری مربوط می‌شود؛ دوره‌ای که در جامعه همه‌ی ساز و کارهای اقتصادی اجتماعی سیاسی و فرهنگی بر مبنای اصل سودآوری، بازار، تولید و مبادله کالایی و به طور کلی کالایی شدن همه‌ی محصولات جامعه - منهای بخش خودمصرفی تولید خرد - به گردش در می‌آید و همه ارزش‌های تولیدی در جامعه براساس نرخ مبادله، قیمت‌های نسبی و ارزش گذاری بازار سنجید می‌شود. در چنین جامعه‌ای الزاماً با دو طبقه بزرگ مواجه می‌شویم: اقلیتی شامل طبقه فرادست و استثمارگر شامل سرمایه داران و ملاکان که طبقه حاکم و دولت و دستگاه‌های حکمرانی را تشکیل می‌دهند و یا در زیر چنگ خود دارند و اکثریت جامعه شامل انبوه کارکنان مزدی و زحمتکشان شهر و روستا که چیزی جز نیروی کار خود برای عرضه و فروش در اختیار ندارند.

روند شکل‌گیری آگاهی طبقاتی بنابراین جریانی است که طی آن کارگران به این مناسبات طبقاتی پی می‌برند. به علاوه پی بردن و پاور داشتن و تلاش کردن برای سیستم و مناسبات و بدیلی که نفی این شرایط استثمارگرانه باشد: جامعه‌ای فاقد آرایش طبقاتی و استثمار و نابرابری و بی عدالتی. بنا به فرض ما این جامعه را سوسیالیسم می‌نامیم. حاکمیت شوراهای زحمتکشان و تولید کنندگان هم بسته و مداخله گر و تصمیم گیرنده در کلیه بخش‌ها و نهادهای اقتصادی سیاسی اجتماعی و غیره».

جمع بندی:

جمع بندی زیر را به عنوان ترازبندی و استنتاج از مضمون های پیش گفته به نقل از نوشته ی دیگر نگارنده در این جا می آوریم:

«دولت و حاکمیت شورایی مبتنی بر چند گزاره می باشد:

۱

شوراها شکل طبیعی سازمان یابی توده ای در مبارزه در دوران انقلاب است. هیچ شکل دیگری از مبارزه توده ها تا این اندازه رادیکال، طبیعی، خودانگیخته و مستقیم نیست.

۲

شوراها و حاکمیت آنها ادامه طبیعی شوراها ی انقلابی دوران گذار از نظام استبدادی و رژیم حاکم است؛ اما همین امر طبیعی صرفاً با اراده و خواست توده ای و انجام اقدامات وسیع انقلابی امکانپذیر است.

۳

نقش احزاب و سازمان های چپ و انقلابی تابعی از جنبش خودانگیخته طبقاتی است که نمی تواند از سطح این مبارزات فراتر رود. میزان تاثیر گذاری آنها تابعی از میزان آمادگی توده ها برای پیشبرد انقلاب است.

۴

رهبری جنبش انقلابی از درون همین جنبش های خودجوش بر خاسته می شود. تجمع و تمرکز این رهبری در احزاب چپ نمی تواند مستقل از آمادگی و پذیرش هزاران فعال جنبش کارگری و جنبش های اجتماعی دیگر باشد. رهبری انقلاب به طور واقعی و عینی متعلق به تجمع و تشکل شوراها ی انقلابی است. نقش احزاب تبعی و درجه دوم است.

۵

شوراها ی انقلابی عالی ترین ارگان سیاسی و حاکمیتی دولت آلترناتیو می تواند باشد. این امر در صورت تحول انقلابی و دموکراتیک-سوسیالیستی امکان پذیر است. هیچ نهاد دیگری نمی تواند بر آن اتوریتة و برتری و تقدم داشته باشد. احزاب و سازمانهای سیاسی تابعی از حاکمیت شوراها ی انقلابی می باشند.

۶

بنابراین دولت شورایی یک دولت غیرحزبی و به طور ارگانیک نماینده مستقیم صف بندی های طبقاتی درون شوراها ی کارگری و مردمی می باشد. این امر تأمین کننده منافع و حقوق اساسی تمام ساکنان کشور و نیز بیانگر ماهیت دموکراتیک و انقلابی دولت و حاکمیت خواهد بود.

کاوه دادگری: حاکمیت شوراها و آلترناتیوهای رقیب (فشرده مباحثه ها)

<http://www.shoraha.net/Home/Detail/۱۷۱>

کاوه دادگری

۱۱ اگوست ۲۰۲۳ برابر ۲۰ مرداد ۱۴۰۲

kavedadgari@gmail.com